

فصل‌نامه تحقیقات تعلیمی و غنایی زبان و ادب فارسی  
دانشگاه آزاد اسلامی - واحد بوشهر  
شماره پیاپی: نهم - پاییز ۱۳۹۰  
از صفحه ۱۵۳ تا ۱۶۶

## تقدیس درفش کاویان در شاه‌نامه\*

دکتر عبدالله رضایی  
استادیار زبان و ادبیات فارسی  
دانشگاه آزاد اسلامی - واحد بوشهر

### چکیده

در شاه‌نامه هر کدام از پهلوانان و جنگ‌آوران، پرچمی با نقش و نگار مخصوص به خود داشته‌اند که در حکم شناسنامه و نماد هر یک از آنان محسوب می‌گردیده و بسیار مقدس شمرده می‌شده است و چون نقش پرچم، با لیاقت و شخصیت هر پهلوان متناسب بوده لذا درفش کاویانی از همه مهم‌تر و مقدس‌تر بوده است. این پرچم نماد طغیان و نهضت حق طلبانه علیه ظلم و ستم است که ابتدا به دست کاوه آهنگر برافراشته گردید و طومار ستمگری ضحاک را درهم پیچید. در این مقاله به طور گذرا به نقش و رنگ پرچم پهلوانان اشاره‌ای می‌شود و به طور مبسوط به پیدایش و اهمیت و قداست درفش کاویانی پرداخته می‌گردد تا مبرهن شود که این پرچم علاوه بر قداستی که در بین ایرانیان داشته، موجبات رعب و وحشت دشمنان را فراهم می‌آورده است.

کلید واژه‌ها: درفش کاویانی، ضحاک، نماد ملی، سپه‌سالار، تقدیس

---

\* تاریخ دریافت: ۱۳۸۹/۱۱/۲۰

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۰/۲/۲۸

### مقدمه

زمان پیدایش و وضع پرچم به عنوان یک نشان ملی روشن نیست. قدیم ترین سند ملی و پر افتخار ما کتاب ارجمند شاه‌نامه فردوسی است که از منابع نوشتاری و گفتاری دوران باستان روایت گردیده است. دوران زمامداری پادشاهان و ظهور پهلوانان به طور دقیق نامعلوم است؛ لکن هر کدام از آنان پرچم ویژه ای داشته اند. آنچه از شاه‌نامه مستفاد می‌گردد نخستین الگوی پرچم ملی درفش کاویانی است. که به وسیله کاوه آهنگر برافراشته می‌گردد. و تا انقراض ساسانیان ادامه داشته است. و ظاهراً از اندکی قبل از ظهور اسلام در ایران تا نزدیک به روزگار ما، پرچم ملی ایرانیان معمولاً با شیر و گاهی با شیر و خورشید نقش می‌بسته است: در کتاب تاریخ نوروز آمده: « در ایران چه پیش از پیدایش اسلام و چه پس از آن نقش شیر شناخته شده بود که هم بر درفش‌ها و هم بر سکه‌ها و دیگر ابزار شاهی می‌نگاشته‌اند.» (رضائی، ۱۳۸۰: ۵۰۰)

کسروی، روایت می‌کند که: «از شیوه‌های پادشاهان ایران است که درفش‌های بسیار به کار می‌بردند و بر روی این درفش‌ها، دو شکل نگاشته می‌شد: یکی تیغ دو سر علی (ذوالفقار)، دیگری رویه شیر خوابیده‌ای که خورشید از پشت او در می‌آمد.» (کسروی، ۱۳۷۸، ۶۳)

در شاه‌نامه هر کدام از سران سپاه ایران در جنگ‌هایی که اتفاق می‌افتاد درفش و پرچم مخصوص به خود را داشته اند. این که هر کدام از پهلوانان ایرانی چه نقشی برای پرچم خود انتخاب می‌نمودند به طور تقریباً منسجم در داستان سهراب قابل ملاحظه است. هنگامی که سهراب برای شناختن پدرش به ایران لشکرکشی می‌کند قبل از آماده شدن سپاه ایران در مرز ایران و توران «هجیر» مرزدار ایرانی را اسیر می‌کند. خبر به کاووس می‌رسد. لشکریان خود را تجهیز می‌کند تا به مقابله با سهراب پردازد. سپاهیان را در همان مرز مستقر می‌سازد. سهراب برای شناسائی پدرش، راهنمایی بهتر از هجیر نمی‌شناسد. بر بلندی قرار می‌گیرد و در حالی که مشرف بر ایرانیان است و می‌تواند با چشم آنان را زیر نظر داشته باشد، مشخصات هر کدام را یکی یکی از هجیر می‌پرسد. این آدرس خواهی با پرسش درباره نشان پرچم پهلوانان ایرانی همراه است.

سهراب، رهایی هجیر را در معرفی شخصیت های ایرانی که با صداقت همراه باشد منوط می داند و هجیر را این گونه مورد خطاب قرار می دهد:

سخن هرچه پرسم همه راست گوی      متاب از ره راستی هیچ روی  
 چو خواهی که یابی رهایی زمن      سرافراز باشی به هر انجمن  
 از ایران هر آن چت پیرسم بگوی      متاب از ره راستی هیچ روی  
 (فردوسی، ۱۹۶۶، ج ۲: ۲۱۲)

هجیر می پذیرد که جز به راستی سخن نگوید. سهراب از او می پرسد:

بگو که آن سرا پرده هفت رنگ      بدو اندرون خیمه های پلنگ  
 یکی برز خورشید پیکر درفش      سرش ماه زرین غلافش بنفش  
 به قلب سپاه اندرون جای کیست      زگردان ایران ورا نام چیست  
 بدو گفت کان شاه ایران بود      به درگاه او پیل و شیران بود  
 (مینوی، ۱۳۶۹: ۳۵)

بنابراین علامت کیکاووس پرچمی بوده است با نقش خورشید. در ادامه، پرچم طوس نوذر را با نقش پیل معرفی می کند و گیو را گرگ پیکر درفش می خواند. در این داستان، فردوسی پرچم رستم را با نقش اژدها، گراز را با نقش گراز، اشکش را با پیکر پلنگ، بیژن را با پیکر پرستاری چون ماه، زنگه شاوران را با پیکر گرگ، شیدوش را با پیکر ببر، فرهاد را با نقش گاو میش، گودرز را آهو پیکر و بهرام گودرز را با نشان غرم معرفی می کند.

### درفش کاویان

ظهور درفش کاویانی برای ایرانیان که در طول اعصار و تاریخ، آزادی خواه و عدالت جو بوده اند تبلور روحیه حماسی علیه خودکامگی و جور پیشگی است. ضحاک، پادشاهی تازی تبار و بسیار ستمگر است که پیشه ای جز بیدادگری و کشتار جوانان بی گناه ایرانی ندارد. کاوه دلاور مرد غیرتمند ایرانی، پرچم دار نهضتی می شود که سبب رهایی ایرانیان از این زمامدار شیطان صفت می گردد.

« درفش کاوه - که مظهر ملت دادخواه می شود و بر سرا پرده فریدون سایه می افکند. نشانه‌ای است پر معنی: مظهر اراده و نیروی مردم که فرمان‌روایی نو را به قدرت می‌رساند. » (یوسفی، ۱۳۵۸: ۴۲)

ضحاک جهت تغذیه‌ی مارهایی که بر دوشش روییده، روزانه حداقل دو جوان ایرانی را به سلّخ خانه می‌برد و مغز سر آنان را خوراک ماران می‌نمود تا بتواند به زندگی نکبت بار و ستمگرانه اش ادامه دهد.

در معرفی کاوه آهنگر، صاحب نظران با استفاده از شاه‌نامه و دیگر متون، نظرانی ابراز داشته اند که به برخی از آنان اشاره می‌گردد:

«کاوه: آهنگری ایرانی که روزبانان ضحاک هفده پسر او را کشته و قصد داشته آخرین فرزند وی را نیز قربانی ماران دوش ضحاک سازند. کاوه، دادخواهان به مجلس ضحاک درآمد و خروشید و از ستم ضحاک سخن‌ها راند:

تو شاهی وگر ازدها پیکری      بیاید بدین داستان داوری  
که گر هفت کشور به شاهی تورااست      چرا رنج و سختی همه بهر ماست  
که مارانت را مغز فرزند من      همی داد باید به هر انجمن  
ضحاک فرمان داد تا فرزند کاوه را به وی باز دادند و در برابر از وی خواست تا محضری را امضاء نماید که در آن بزرگان مجلس نوشته بودند که ضحاک:

نگوید سخن جز همه راستی      نخواهد به داد اندرون کاستی  
زییم سپهد همه داستان      بر آن کار گشتند همداستان  
اما کاوه چون این محضر را خواند:

خروشید که ای پامردان دیو      بریده دل از ترس گیهان خدیو  
نباشم بدین محضر اندر گواه      نه هرگز بر اندیشم از پادشاه  
خروشید و بر جست لرزان زجای      بدرید و بسپرد محضر به پای

(رستگار فسائی، ۱۳۶۹، ج ۲: ۷۷۳)

فریدون با استعانت از این پرچم که آن را موهبتی الهی می دانست، توانست با مساعدت ایرانیانی که یاوریش نمودند بر ضحاک مار دوش و ستمگر پیروزی یابد و

ایرانی آباد و آزاد را به جهانیان عرضه دارد. دکتر صفا اولین برخوردار فریدون با درفش را این گونه بیان می‌دارد:

«چون فریدون را چشم بر آن درفش افتاد، آن را به فال نیک گرفت و به دیبای روم و گوهر و زر بیاراست و کاویانی درفش خواند و از آن پس هر کس که به تخت شاهی نشست، گوهرهای نو بر آن چرم بی بهای آهنگران بنشانند تا به جایی که این درفش از بس تابناکی در شب تیره چون چراغ می‌درخشید.» (صفا، ۱۳۶۹، چ پنجم: ۵۷۰)

به نظر می‌رسد تفاوتی که بین درفش کاویانی با دیگر پرچم‌ها بوده، این است که دیگر پرچم‌ها هر کدام ویژه شخصی معین بوده که در طول دوران قهرمانی‌اش همیشه آن پرچم را نماد خود قرار می‌داده است. لکن درفش کاویانی را منحصراً سپهسالاران که توسط شاه معین می‌گردید، بر دوش می‌کشیده و حکم تبعیت دیگران را از سپهسالار لشکر به جنگ‌جویان دیکته می‌کرده است و آن طور که دکتر خالقی آورده نمایانگر هویت ملی سپاه ایران را داشته است:

### هویت ملی و صفات درفش

«پرچم، یک نماد ملی است و احترامی که مردم هر کشور برای پرچم خود قائلند، نشانی از درجه دل‌بستگی آنها به ملت و ملیت خود است. از این رو ستایش بزرگی را که ایرانیان از پرچم ملی خود می‌کرده‌اند، می‌توان نشان دیگری از ملی‌گرایی و آگاهی به هویت ایرانی آنها دانست.

در یکی از متن‌های پهلوی به نام یادگار زیربان از درفش کاویانی با صفت پیروز نام رفته است که نشان فال نیک زدن برای پیروزی در جنگ‌هاست. در شاهنامه برای درفش کاویانی، دو نوع صفت یاد شده است. یکی صفات تابان، درخشان، فروزان، فروزنده و دل‌انگیز که اشاره به درخشندگی و زیبایی درفش کاویانی دارند، چه از جهت ریشه‌های رنگارنگ درفش و چه، به خاطر گوهرهای گوناگونی که بدان آویخته بودند و درفش کاویانی چنان می‌درخشید که «اندر شب تیره چون شید بود» (خالقی مطلق، ۱۳۸۶، ۲۰۳)

در شاه‌نامه درفش کاویان نقش بسیار حساسی در جنگ‌ها و سفرها داشته است و در کمتر جنگی است که از آن سخن به میان نیامده باشد. همچنان که مختصراً بیان شد، کاوه آهنگر به عنوان دادخواهی به کاخ ضحاک ستمگر وارد شده و پس از اینکه ضحاک را وادار می‌کند فرزندش را آزاد کند، به خیابان آمده و چرم آهنگری خود را بر سر نیزه ای می‌کند و در بازار علیه ضحاک مردم را تحریک می‌کند که انقلاب کنند و به یاری فریدون بشتابند و انبوهی از مردمان او را همراهی کردند تا به جایگاه فریدون رسیدند و فریدون با دیدن این پرچم آن را به فال نیک گرفت و آن را با گوهر و عناصر ارزشمند زینت داد و پس از فریدون نیز کلیه پادشاهان هر کدام با زر و زیورهای رنگارنگ و زیبا آنرا می‌آراستند.

<p>خروشان همی رفت نیزه به دست کسی که او هوای فریدون کند بیوئید که این مهتر آهرمن است بدان بی بهانا سزاوار پوست همی رفت پیش اندرون مرد گرد بدانست خود که آفریدون کجاست بیامد به درگاه سالار نو چو آن پوست بر نیزه بردید کی بیراست آن را به دیبای روم بزد بر سر خویش چون گرد ماه فرو هشت از او سرخ و زرد و بنفش از آن پس هر آن‌کس که بگرفت گاه بر آن بی بها چرم آهنگران زدیبای پرمایه و پرنیان که اندر شب تیره خورشید بود</p>	<p>که ای نامداران یزدان پرست دل از بند ضحاک بیرون کند جهان آفرین را به دل دشمن است پدید آمد آوای دشمن زدوست جهانی بر او انجمن شد نه خرد سر اندر کشید و همی رفت راست بدیدنش آنجا و برخاست غو به نیکی یکی اختر افگند پی زگوهر برو پیکر از زر و بوم یکی فال فرخ پی افکند شاه همی خواندش کاویانی درفش به شاهی به سر بر نهادی کلاه برآویختی نو به نو گوهران بر آن گونه شد اختر کاویان جهان را از او دل پر امید بود</p>
---	---

## حاملان درفش

درفش کاویانی هم نشانه سپهسالاری بوده و هم نشان شاهی. این مطلب به کرات در این اثر جاودانی آمده است.

پس از کشته شدن سیاوش و به سن بلوغ رسیدن کیخسرو، فرزند سیاوش، که به وسیله گیو به ایران بازگردانده می‌شود، کیکاووس قصد کناره‌گیری از سلطنت را دارد. لزوماً بایستی یکی از شاهزادگان که دارای فرّه ایزدی است جانشینش گردد. عده‌ای که در رأس آنها طوس قرار دارد از فریبرز کاووس جانبداری می‌کنند. گروهی دیگر که بارزترینشان گیو گودرز است طرفدار کیخسرو می‌باشند.

ناچار کیکاووس مسابقه‌ای را بینشان طراحی می‌کند که هر کدام از این دو توانستند «دژ بهمن» را فتح کنند، صاحب تخت و تاج می‌شوند. ابتدا فریبرز با همراهی طوس و به دست گرفتن درفش کاویانی به سوی دژ مذکور لشکرکشی می‌کند:

سپهر اندر آورد شب را به زیر	چو خورشید بر زد سر از برج شیر
به نزدیک شاه آمدند آن زمان	فریبرز با طوس نوذر دمان
که من با سپهد برم پیل و کوس	چنین گفت با شاه هشیار طوس
رخ لعل دشمن کنم چون بنفش	همان من کشم کاویانی درفش
هوا کرده از سم اسبان بنفش	پس اندر فریبرز و کوس و درفش
زمانه نگرده زآیین خویش	بدو گفت شاه ارتورانی زپیش
تو لشکر بیارای و منشین زپای	فریبرز را گر چنین است راه
به پا اندرون کرده زربنه کفش	بشد طوس با کاویانی درفش
به پیش اندرون طوس و پیل و سپاه	فریبرز کاووس در قلب گاه

(فردوسی، ۱۹۶۶، ج ۳: ۲۴۳)

فریبرز در تسخیر دژ بهمن ناکام می‌ماند و چون نوبت به کیخسرو می‌رسد با لشکریانش موفق می‌گردد که این دژ بسیار مستحکم و نفوذناپذیر را به تسخیر خود درآورد. آنگاه همگان به حکمرانی او تن می‌دهند. ابتدا فریبرز و سپس طوس که قافیه را باخته‌اند به دیدار کیخسرو می‌روند. از هر دو به خوبی پذیرائی می‌کند. طوس درفش کاویانی را به او تحویل می‌دهد. از او درخواست می‌کند که خودش هر که را سزاوار

سپه‌سالاری و فرماندهی سپاه می‌داند، درفش کاویانی را به او واگذار کند. کیخسرو، طوس را شایسته پرچم داری می‌داند و با عنوان سپه‌سالاری درفش کاویانی را به او وا می‌گذارد:

چو آگاهی آمد به ایران ز شاه  
جهانی فرو ماند اندر شگفت  
همه مهتران یک به یک با نثار  
فربرز پیش آمدش با گروه  
چو دیدش فرود آمد از تخت زر  
نشاندش بر تخت زر شهریار  
همان طوس با کاویانی درفش  
بیاورد و پیش جهاندار برد  
بدو گفت که این کوس و زرینه کفش  
زلشکر بین تا سزاوار کیست  
زگفتارها پوزش آورد پیش  
جهاندار پیروز بناختش  
بدو گفت که این کاویانی درفش  
نبینم سزای کسی در سپاه

(فردوسی، ۱۹۶۶، ج ۳: ۲۴۸)

تبصره: نکته قابل توجه در این داستان، نشان دادن فرهنگ بالای ایرانیان است. فربرز فرزند کیکاووس است. کیخسرو نوه پادشاه است. در آن زمان‌ها رسیدن به قدرت از طریق دموکراسی به هیچ وجه معمول نبوده بلکه آنچه در به حکومت رسیدن افراد مؤثر بوده، قدرت و نفوذ و زورگوئی بوده است. لکن ایرانیان، شایسته سالاری را بر می‌گزینند. پس از اینکه شایستگی‌های کیخسرو که نیروهای ما بعدالطبیعه در زندگی دخالت تام و تمام داشته بر همگان به اثبات می‌رسد، حتی فربرز نیز که خود را محق‌تر می‌دانسته مخالفتی نمی‌کند و به او تبریک می‌گوید. طوس نیز با همه لجاجتی که در طول زندگی از خود نشان می‌داده و یکی از شخصیت‌هایی است که معمولاً کمتر عاقبت اندیش است در این جا تسلیم نظر دیگران شده و درفش کاویانی را با تشریفات



خاص به حضور کیخسرو می‌آورد. این شاه جوان نیز به دلیل مخالفت‌هایی که طوس در مراحل رسیدن به قدرت داشته، با او سخت‌گیری می‌کند و با سعه‌ی صدر تمام، چون کسی را جز طوس مستحق سپه‌سالاری نمی‌داند، اقدام به گزینش شایسته سالاری می‌نماید و طوس را به فرماندهی سپاه می‌رساند. از جانب دیگر، گیو و گودرز و دیگر فرماندهانی که در به قدرت رسیدن کیخسرو تلاش داشته‌اند، توقعی در رسیدن به جاه و مقام عالی نداشته‌اند. تسلیم دستورات کیخسرو می‌شوند.

این درفش ویژگی‌های بی‌شماری داشته است. دکتر خالقی شیوه برخورد ایرانیان را با درفش این گونه به تصویر کشانده:

«و دیگر صفات همایون و خجسته که نشان تقدیس درفش کاویانی در میان ایرانیان است، این بوده که پیش از حرکت سپاه، پنج موبد درفش کاویان را بر می‌افراختند. در هنگام نبرد، ایرانیان چشمی به درفش کاویانی داشتند و اگر آن‌را در جای خود نمی‌دیدند و یا درفش به دست دشمن می‌افتاد، روحیه خود را می‌باختند. برای مثال در جنگ پشن، وقتی فریبرز فرمانده سپاه ایران، با درفش کاویانی از جنگ می‌گریزد، بسیاری از پهلوانان میدان نبرد را ترک می‌کنند و حتی گودرز نیز آهنگ گریز می‌کند. در این هنگام گیو پسر خود بیژن را به نزد فریبرز می‌فرستد که باز گردد و یا درفش را به بیژن دهد. ولی فریبرز نه خود باز می‌گردد و نه درفش را به بیژن می‌دهد، بدین بهانه که درفش باید همیشه با سپه‌سالار باشد و پهلوانان دیگر شایستگی حمل درفش کاویانی را ندارند. بیژن که وضعیت سپاه ایران را در خطر می‌بیند، شمشیر کشیده، درفش را به دو نیمه می‌کند و با نیمه‌ای که به چنگ می‌آورد به سوی سپاه باز می‌گردد. در این هنگام، ترکان که او را با درفش می‌بینند، برای گرفتن درفش کاویان بدو حمله می‌کنند و از آن سو ایرانیان نیز به کمک بیژن می‌شتابند و در این نبرد بسیاری از پهلوانان ایران در راه دفاع از درفش کاویان جان می‌سپارند، و از آن میان ریو نیز پسر کیکاووس:

یکی تیغ بگرفت بیژن درفش      بزد ناگهان بر میان درفش  
به دو نیم کرد اختر کاویان      یکی نیمه برداشت گرد از میان

بیامد که آرد به نزد سپاه  
یکی شیر دل لشکری جنگ، جوی  
کشیدند کوپال و تیغ بنفش  
چنین گفت هومان که آن اختر است  
درفش بنفش ار به چنگ آوریم  
چو ترکان بدیدند اختر به راه  
همه سوی بیژن نهادند روی  
به پیکار آن کاویانی درفش  
که نیروی ایران بدان اندر است  
جهان پیش کاووس تنگ آوریم  
(خالقی مطلق، ۱۳۸۶: ۲۰۳)

### فضاسازی

فردوسی گاهی با به اهتزاز درآمدن درفش کاویانی، فضاسازی می کند. عمدتاً در هنگام لشکرکشی ها و فراهم آمدن تدارکات جنگی و بسیج سپاهیان، نقشی بسیار مؤثر در حماسی جلوه دادن صحنه ها در برافراشته بودن درفش کاویانی قائل است. توصیف رنگارنگی این پرچم و انعکاس نقش‌های آن در زمین و آسمان اسباب دل‌گرمی ایرانیان و رعب و وحشت دشمنان را متضمن است. در ابتدای داستان «فرود، فرزند سیاوش» که سپاه ایران به فرماندهی طوس عازم توران است و این لشکرکشی به تلافی ریخته شدن خون سیاوش و خون‌خواهی او صورت می گیرد این‌گونه فضای رزمی و حماسی را رقم می زند:

تبیره برآمد زدرگاه طوس  
زکشور برآمد سراسر خروش  
از آواز اسپان و گرد سپاه  
هوا سرخ و زرد و کبود و بنفش  
به گردش سواران گودرزیان  
بشد طوس با کاویانی درفش  
یکی پیل پیکر درفش از برش  
چو لشکر همه نزد شاه آمدند  
بدیشان چنین گفت بیدار شاه  
همان ناله ی بوق و آوای کوس  
زمین پرخروش و هوا پر زجوش  
بشد قیر گون روی خورشید و ماه  
ز تابیدن کاویانی درفش  
میان اندرون اختر کاویان  
به پای اندرون کرده زرینه کفش  
به ابر اندر آورده تابان سرش  
دمان با درفش و کلاه آمدند  
که طوس سپهد به پیش سپاه

به پای است با اختر کاویان به فرمان او بست باید میان  
( فردوسی، ۱۹۶۶، ج ۴: ۳۳ )  
کیخسرو در اینجا خواهان فرمان‌پذیری سپاهیان از کسی است که درفش کاویانی را  
در اختیار دارد. اما طوس که مورد اعتماد کیخسرو قرار گرفته طبق دستورات او عمل  
نمی‌کند. به راه «سپد کوه» می‌رود که کیخسرو پیش‌بینی می‌کرد اگر ایرانیان به این راه  
لشکرکشی کنند به «فرو» برخورد می‌کنند و جنگ پیش خواهد آمد. اتفاقاً به دلیل بعد  
مسافت راه دوم، طوس ترجیح می‌دهد علی‌رغم سفارشات کیخسرو به راه جرم و سپد  
کوه لشکر خود را به سوی توران هدایت کند.

در بین راه و نزدیکی‌های محل زندگی «فرو» که خبر لشکرکشی ایرانیان را شنیده  
به استقبالشان می‌آید. به طور ناخواسته با آنها درگیر می‌شود. چند نفر از لشکریان ایران  
کشته می‌گردند. به فرود حمله می‌کنند. او به قصرش پناه می‌برد و در آنجا خود و  
مادرش و عده‌ی زیادی کشته می‌شوند.

خبر این واقعه به کیخسرو می‌رسد و بسیار ناراحت می‌شود. و در خلع کردن  
طوس نامه‌ای به فریبرز می‌نویسد که اردوگاه سپاه ایران و نشانه‌ی سپه‌سالاری یعنی  
درفش کاویان و زرینه کفش را از او تحویل بگیرد و فرماندهی سپاه ایران را به عهده  
گیرد:

چو این نامه خوانی هم اندر شتاب	زدل دور کن خورد و آرام و خواب
سبک طوس را بازگردان به جای	زفرمان مگرد و مزن هیچ رای
سپهدار و سالار زرینه کفش	تو می باش با کاویانی درفش
سرافراز گودرز از آن انجمن	به هر کار باشد ترا رای زن

( فردوسی، ۱۹۶۶، ج ۴: ۸۸ )

### هم آهنگی با زرینه کفش

به استناد این ابیات می‌توان نتیجه گرفت که نشان سپه‌سالاری و فرماندهی علاوه بر  
داشتن درفش کاویان، داشتن کفش زرینه هم بوده است. گفتنی است که کفش زرین  
قابلیت پوشیدن ندارد؛ بلکه ممکن است جنبه‌ی تشریفاتی داشته یا اینکه روکشی از طلا

می داشته است. و چون فریبرز به محل مأموریت می رسد و خبر به طوس می رسد با بزرگان و جنگجویان به استقبال فریبرز می روند و به شایسته سالاری گردن می نهند:

بزرگان و شیران ایران زمین همه شاه را خواندند آفرین  
بیاورد طوس آن گرامی درفش ابا کوس و پیلان و زرینه کفش  
به نزد فریبرز بردند و گفت که آمد سزا را سزاوار جفت  
ناچار طوس با واگذاری، درفش کاویانی و زرینه کفش، به همراه لوازم آن یعنی  
کوس و فیل‌های جنگی به فریبرز فرمان شاه را اجرا می کند.

فردوسی در این داستان نقش و اثر درفش کاویان را به زیبایی و بلاغت زائد الوصفی جلوه گر ساخته است. در این جنگ، مجدداً ایرانیان شکست می خورند و فریبرز که دارنده پرچم و درفش کاویان که نشان و علامت ایران سرافراز است به کوه پناه می برد و سپاهیان ایران به دلیل ندیدن درفش کاویانی می ترسند و پراکنده می شوند:

چو دشمن زهر سو به انبوه شد فریبرز بر دامن کوه شد  
برفتند ز ایرانیان هر که زیست بر آن زندگانی ببايد گریست  
همی بود بر جای، گودرز و گیو زلشکر بسی نامبردار نیو  
چو گودرز کشواد بر قلبگاه درفش فریبرز کاووس شاه  
ندید ویلان سپه را ندید به کردار آتش دلش بر دمید  
عنان کرد پیچان به راه گریز برآمد ز گودرزیان رستخیز

لکن گیو، گودرز را سرزنش می کند که اگر تو فرار کنی شکست خواهیم خورد ولی اگر متحد باشیم و دلاوران به جنگیم پیروز می شویم. سوگند یاد می کنند که تا از پای درآوردن دشمن ایستادگی کنند. در این خصوص نیز، ضرورت داشتن درفش کاویان را احساس می کنند.

آنگاه گودرز به بیژن دستور می دهد که بشتابد و درفش کاویانی را از فریبرز بگیرد. فریبرز از دادن پرچم خودداری می کند و آنرا مؤکد می کند بر اینکه شاه، فرماندهی را به او واگذار کرده است. بیژن چون وضع موجود را قابل بحث و جدل نمی بیند و ضرورت داشتن درفش کاویان - کاملاً محسوس است با شمشیر آن پرچم را به دو نیمه می کند و

با خود به سوی لشکر ایران می آورد. اهمیت داشتن این درفش آنقدر زیاد است که حتی تورانیان نیز بدین باورند که با وجود این درفش در سپاه ایران امکان شکست آنان وجود ندارد. بنابراین به بیژن حمله ور می شوند. اما نمی توانند کاری از پیش ببرند:

چو بیژن سخن با فریبرز گفت	نکرد او خرد با دل خویش جفت
یکی بانگ بر زد به بیژن که رو	که در کار تندی و در جنگ نو
مرا شاه داد این درفش و سپاه	همین پهلوانی و تخت و کلاه
درفش از در بیژن گیو نیست	نه اندر جهان سر به سر نیو نیست
یکی تیغ بگرفت بیژن بنفش	بزد ناگهان بر میان درفش
به دو نیمه کرد اختر کاویان	یکی نیمه برداشت گرد از میان
بیامد که آرد به نزد سپاه	چو ترکان بدیدند اختر به راه
یکی شیر دل لشکری جنگجوی	همه سوی بیژن نهادند روی
کشیدند گویال و تیغ بنفش	به پیکار آن کاویانی درفش
چنین گفت هومان که آن اختر است	که نیروی ایران بدو اندر است
درفش بنفش ار به چنگ آوریم	جهان جمله بر شاه تنگ آوریم
کمان را به زه کرد بیژن چو گرد	بریشان یکی تیر باران بکرد
سپه یکسر از تیر او دور شد	همی گرگ درنده را سور شد

( فردوسی، ۱۹۶۶، ج ۴: ۹۸ )

### نتیجه

نتایجی که از این بحث به دست می آید، آن است که درفش کاویان از دیدگاه فردوسی که در حقیقت نظرگاه قوم ایرانی است که فرماندهان و پادشاهان در طول تاریخ باستانی ایران، علاوه بر اینکه هر کدام پرچمی با تصاویر مشخص و معین داشته اند همیشه سپهسالاران، افتخار این را می یافته اند که برافرازنده درفش کاویانی باشند. این درفش، سنبل و نماد و در حقیقت شناسنامه قوم ایرانی بوده که شکست یا پیروزی دارنده آن متوجه ملت سرافراز ایران بوده است. کسی که این درفش را داشته معمولاً کفش زرین هم به پا می کرده است. رنگ این پرچم بنفش بوده که به دلیل آراسته شدن با گوهرها و اشیای زینتی، رنگارنگ و گاهی به شکل خورشید درخشان و تابان

می‌گردیده است. از نظر فردوسی پیروزی ایرانیان تا حدود بسیار زیادی به پابرجائی این پرچم بستگی دارد. این درفش سبب هراس دشمنان بوده و حتی تورانیان معتقد بودند که تا زمانی که این موهبت الهی در اختیار ایرانیان است، شکست دادن آنان امکان‌پذیر نیست.

### کتاب‌نامه (فهرست منابع و مآخذ):

- ۱- خالقی مطلق، جلال، ۱۳۸۶، سخن‌های دیرینه، به کوشش علی‌دهباشی، تهران، نشر افکار
- ۲- رستگار فسایی، منصور، ۱۳۶۹، فرهنگ نام‌های شاه‌نامه، ج ۲، تهران، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی
- ۳- رضایی، عبدالعظیم، ۱۳۸۰، تاریخ نوروز، تهران، انتشارات دُر
- ۴- صفا، ذبیح‌الله، ۱۳۶۹، حماسه سرایی در ایران، تهران، امیرکبیر
- ۵- فردوسی، ابوالقاسم، ۱۹۶۶، شاه‌نامه به تصحیح (او، اسمیرنوا)، ج ۱ تا ۴، مسکو، اداره انتشارات شعبه ادبیات خاور
- ۶- کزازی، میرجلال‌الدین، ۱۳۸۶، نامه باستان، ج ۱، تهران، سمت
- ۷- کسروی، احمد، ۱۳۶۳، تاریخچه شیر و خورشید، تهران فردوس
- ۸- مینوی، مجتبی، ۱۳۶۹، داستان رستم و سهراب، تهران، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی
- ۹- یوسفی، غلامحسین، ۱۳۵۸، چشمه روشن، تهران، علمی